



نظری به کارنامه علمی و عملی شهید آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبایی

شهید «عید قربان»

■ **شاهد توحیدی**

پیش از ورود به شرح حال شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، ناگزیر از اشارتی مجمل هستیم.در دوره حکومت‌بنی‌امیه‌وبنی‌عباس، شخصیت‌های شیعه ناچار به مهاجرت شدند. یکی از آنان خاندان سادات علوی بودند که در میان آنها خاندان آل طباطبایه به آذربایجان و اسفهان مهاجرت کردند و در آذربایجان، به عبدالوهابیه شهرت یافتند. طوایف کنونی طباطبایی مقیم ایران و عراق، فرزندان ابراهیم طباطبای از اولاد امام حسن(ع) و از پاران امام صادق(ع) هستند. از میان خاندان طباطبایی در آذربایجان، دانشمندان و عرفای نامی بسیاری از جمله آیات:میرزا علی آقا قاضی، سیدمحمدحسین طباطبایی، سیدمحمدحسن‌الهی طباطبایی و سید محمدعلی قاضی طباطبایی بر خاسته‌اند.

شهید سید محمدعلی قاضی طباطبایی در سال ۱۲۸۹ ه‍.ش در تبریز به دنیا آمد و پس از طی دوران مقدماتی، به مدرسه علوم دینی طالبیه تبریز رفت. این دوره مصادف بود با مقطع سختگیری رضاخان بر حوزه‌ها و روحانیون و او در حالی که هنوز ۱۶ سال بیشتر نداشت، همرا با پدر به تهران آمد و اندکی بعد به مشهد تبعید شد و یک سال در مشهد زندگی کرد. وی در نوجوانی راهی قم شد و ۱۱سال از محضر مراجعی چون آیات عظام: سیدمحمدحجت کوه‌کمری، سیدصدرالدین صدر، سیدحسین بروجردی، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی و امام خمینی استفاده برد. سپس به نجف رفت و از محضر آیات عظام نجف، همچون: محمدحسین کاشفالغله، سید محسن حکیم، میرزا باقر زنجانی و میرزا حسن بجنوردی بهره‌ها برد و از شیوه سیاسی مرحوم کاشفالغله – که به جمع مبارزان علیه نیروهای استعمار گر انگلیس پیوسته بود- الگو گرفت. وی پس از کسب درجه اجتهاد از مراجع و علمای بزرگ شیعه، بعد از سه سال اقامت در نجف به تبریز برگشت، اما در این شهر به دلیل افشاگری‌های شیجاعانه‌اش، ممنوع‌العین شد. در سال ۱۳۴۴ به مکه و از آنجا به دیدار امام خمینی در نجف رفت. پس از بازگشت به ایران، در آذر ۱۳۴۷ در منبر علیه



شهید آیت‌الله سیدمحمد علی قاضی طباطبایی

حکومت ایران و اسرائیل سخنرانی کرد که منجر به تبعیدی شش ماهه به بافت کرمان شد و در آنجا کتاب «سفرنامه بافت» را نوشت. باوجوبی انقلاب اسلامی و در پی شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی، مراسم عزاداری مفصلی را در مسجد آیت‌الله یادکوهی تبریز بر گزار کرد که عده زیادی دانشجویان در آن شرکت کردند. زمانی که مقاله احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات چاپ شد، در پی تعطیلی حوزه و بازار قم و تظاهرات مردم آن شهر، دانشجویان تبریز نیز به تظاهرات پرداختند و با پلیس درگیر شدند. مراسم چهلم شهدای قم فرا رسید و آیت‌الله قاضی و آیت‌الله سید حسن انگبی، در تبریز عزای عمومی اعلام کردند. بازار تعطیل و دانشجویان و مردم در مقابل مسجد میرزا یوسف آقا جمع شدند و با شهادت فردی به نام محمد تجلد، درگیری آغاز شد و اعتراض گسترده شکل گرفت. آیت‌الله قاضی مردم را به قیام علیه حکومت برانگیخت و بر سر منبر مسجد شعیان فریاد بر آورد: کار از سخنرانی و پخش اعلامیه گذشته است! سلاواک برای تخریب چهره او، نامه‌ای جعلی به امضای امام را در میان بازارای‌های تهران پخش می‌کند و آیت‌الله قاضی را فردی مجهول‌الپوهی می‌نامد. امام باافاصله از پاریس اعلامیه می‌دهد و شهیدقاضی را یکی از قدیمی‌ترین دوستان خود و از خدمتگزاران به اسلام معرفی می‌کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام آیت‌الله قاضی را به‌امامت جمعه تبریز منصوب می‌کند و وی در مرداد ۱۳۵۸، اولین نماز جمعه را در تبریز برگزار می‌کند. شورش‌ها و آزارهای گروه‌های ضد انقلاب، به‌ویژه طرفداران حزب «خلق مسلمان» که کار را بر او بسپار دشوار می‌سازد و هر روز تبریز و منطقه آذربایجان را با مصائب جدیدی مواجه می‌سازد. شهید قاضی طباطبایی سعی دارد با صبر و آرامش این قهنت‌ها را مدیریت کند و نگذارد لطمه‌ای به انقلاب نوپای اسلامی وارد شود، اما سرانجام به ضرب سه گلوله –که توسط گروه افراطی فرقان، به سوی او شلیک می‌شود- در شبانگاه عید قربان و به هنگام بازگشت از نماز مغرب و عشاء- در ۱۰ آبان ۱۳۵۸ به شهادت می‌رسد. یادش گرامی باد.

■ **احمد رضا صدری**

روزهایی که بر ما می گذرد، تداعی گر آغاز نخست‌وزیری ار تشبید سابق، غلامرضا ازاری است. به واقع صدور حکم صدارت به نام چنین فردی از سوی پهلوی دوم، به میدان آوردن آخرین نیروی خودی از دوگاه ارتشیان وفادار به وی بود. از آن پس، شاه از چاکران دیرین خویش ناامید شد و برای فریب افکار عمومی، به سوی اپوزیسیون رفت و به گزینش شا پور وختیار رضایت دادا در مقال پی آمده و در استناد به‌پارهای روایات و اخبار، دوره نخست‌وزیری ازاری مورد بازنگری قرار گرفته است. مستندات این مقال، بر تارنمای پژوهشگاه تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان فر آیند انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مغیّب و مقبول آید. ■■■

■ **غلامرضا ازاری که بود؟**

شاید بخش مهمی از علل روی آوردن محمدرضا پهلوی به غلامرضا ازاری، برای انتصاب وی به نخست‌وزیری، به پیشینه وی بازگردد. هم از این روی خوانش سابقه وی در پادی امر، ضرور به نظر می‌رسد. فاطمه معزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران بیوگرافی از رایانگونه به قلم آورده است:

«غلامرضا ازاری در سال ۱۲۸۸ش در شیراز متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۱۲ به دانشکده افسری راه یافت. یک سال بعد با درجه ستوان دومی وارد ارتش شاهنشاهی شد و در ۱۳۱۶ با ارتقا به درجه سر هنگی، به معاونت فرماندهی دژبان مرکز منصوب شد. در سال ۱۳۲۸ ازاری برای گذراندن یک دوره آموزش عالی به امریکا اعزام شد. پس از بازگشت در سال ۱۳۳۰، دوره یک ساله فرماندهی ستاد را در دانشگاه جنگ طی کرد و به درجه سر تیبی ارتقا یافت. دو سال بعد مجدداً برای طی دوره کوتاه مدت عالی ستاد به امریکا رفت. او در سال ۱۳۳۶ به فرماندهی گردان ۱۱ پیاده‌نظام و در ۱۳۳۸ به فرماندهی دانشکده جنگ منصوب شد. پس از چندی در ۱۳۴۱به ستاد فرماندهی نیروی زمینی منتقل شد و بعد سال به فرماندهی ارتش یکم ارتقا یافت. در سال ۱۳۴۵ ازاری که نماینده نظامی ایران در گروه نمایندگان پیمان نظامی سنتو بود، به مدت دو سال از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشیاران شد و از ۱۳۵۰ به مدت شش سال با

غلامرضا ازاری، آخرین نیروی خودی در کسوت صدارت!

اینها ژنرال‌های بزمی هستند نه فرماندهان رزمی!

درجه ارتشیدی به ریاست این ستاد منصوب شد. با شکست دولت‌های متعدد در مقابله با انقلاب اسلامی، محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت با انتصاب یک نظامی به ریاست دولت، جریان انقلاب را متوقف کند. او به همین منظور ارتشبد غلامرضا ازاری را به صدارت برگزید. نخست‌وزیر جدید در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ منصوب شد و همان روز کابینه نظامی خود را معرفی کرد. در این دولت، غلامعلی اویسی به سرپرستی وزارت کار و امور اجتماعی، سپهد امیرحسین ربیعی به سرپرستی وزارت مسکن و شهرسازی و ارتشبد قربانعی به وزارت کشور منصوب شدند. از اقدامات دولت نظامی ازاری، دستگیری نویسندگان جراند و مطبوعات، بازداشت دولتمردانی چون: ارتشبد نعمت‌الله نصیری، منوچهر ازومن، عبدالعظیم ولیان، داریوش همایون غلامرضا نیک‌پی و امیرعباس هویدا بود. ازاری از سرگرد انصاری وابسته نظامی ایران در پاکستان عزوت کرد تا برای بازجویی از افراد فوق به ایران بازگردد. او همچنین برای سرکوب انقلاب در شهرستان‌ها، چند نظامی را به استانداری: خراسان، کرمانشاه و آذربایجان غربی منصوب کرد، ولی این تلاش‌ها منمّر نر نبود. ازاری چون دیگر رجال پهلوی، انقلاب اسلامی را باور نداشت. چنانچه در ۱۵ آذر ۱۳۵۷ در مجلس سنا اظهار داشت: سر و صدای بی‌شمار تهران واقعی نیست، بلکه صدای نوار است! این اظهار او را مردم در تظاهرات بعدی با این شعار پاسخ دادند: ازاری بیچاره، بازگو نواره، نوار که پانداره‌ای نمر ماندن تلاش‌های دولت نظامی، منجر به تملیل ازاری برای بر کناری از این پست حساس شد و سرانجام با این عنوان که سسکته کرده و بیمار است، از نخست‌وزیری کناره گرفت و بلافاصله کشور را ترک کرد و به امریکارفت! او در واشنگتن اقامت کرد و با هژوریزدانی در تأسیس بانکی در کاستاریکا همکاری آبان ۱۳۶۰ در ایالات متحده امریکا در گذشت. او در طول خدمت نظامی، مدال‌های متعددی مانند نشان درجه یک و دو همایون، نشان لیاقت، افتخار، خدمت، کوشش، ورزش، سیاس، پاس و ۲۸مرداد و یک نشان از سنتو دریافت کرد.»

■ **همه مثل سگ از شاه می ترسندا!**

خواستار منظر غلامرضا ازاری درباره پهلوی دوم پیش از دوران نخست‌وزیری وی مدخلی به شناخت شخصیت اوست. اسدالله علم در روز نگاشت ۲۶ مرداد ۱۳۵۱ در باب نگاه این ژنرال چهار ستاره به شیوه



اینها ژنرال‌های بزمی هستند نه فرماندهان رزمی!

سلطنت محمدرضا پهلوی در ایران و نیز واکنش شاه نسبت به دیدگاه او نگاشته است:

«شرفیایی... گفت: ما وجود اینکه موقعیت مناسب حرف‌های خندندار نیست، ولی ناچارم واقعه مضحکی را که دیشب در دفتر نمایندگی اسرائیل رخ داده، گزارش کنم. و آن عبارت از این بود که من مشغول گفتم‌گو با رئیس ستاد ارتش اسرائیل بودم و درباره پیشرفت‌های ایران، حرف می‌زدیم که ناگهان از تشبید ازاری مثل خروس بی‌محل، پرید میان حرف ما و گفت: در اینجا هر پیشترتی که انجام گرفته، یک علت داشته و آن هم اینکه همه مثل سگ از شاه می ترسندا! اگر کسی دستوری را که او داده انجام ندهد، حسابش با کرام‌الکابینین استا شاه گفت: خوب اشکال این حرف چیست؟ ناچار شدم بگویم ترس و وحشت، جانشین درستی برای مهن پرستی و انجام وظیفه نیست، شاه گفت: باز هم نمی‌کنای کجای حرف می‌زدی؟ او اشکال داشت؟ که به روشنی منظورش این بود، در آینده بهتر است نظر یابم را برای خودم نگاه دارم...»

■ **این امیران من چقدر بیغیور و به درد نخورندا!**

غلامرضا ازاری اما پیشنهاده نخست‌وزیری را با اکره پذیرفت، چه اینکه احتمالاً برای حکومت شاه، آفتهای نمی‌دید و تلاش خود در این باره را بی نتیجه قلمداد می کرد! احکات امر به شاه به این ژنرال نامید و بی‌انگیزه، توسط امیر اسلان افشار و در کتاب خاطرات او، به شرح ذیل روایت شده است:

«به ارتشبد ازاری تلفن زد م پیام شاه را ابلاغ کردم، ساعت شرفیای ساعت ۱۱ صبح تعیین شده بود. ساعت ۱۰/۳۰ بود که ارتشبد ازاری به دربار و یکسر نزد من آمد ولی من پرسید چه خبر است؟ گفتم تیمسار خبرها پیش شماست. در این وقت او به گفتیم، چرا کاری نمی‌کنید که کشور آرام بگیرد؟ تیمسار با لحنی آرام، به طوری که کسی نشنود، گفت کاری از دست ما ساخته نیست، فقط به کمک خدا دل بسته‌ایم. هنگام شرفیایی من هم حضور داشتم. ازاری، پس از ادای احترام نظامی، خود را برای شنیدن سخنان اعلیحضرت آماده کرد. اعلیحضرت در این لحظات شمه‌ای از وضع کشور و گزارشی که بده‌ای داده بود بیان داشتند و گفتند: کار مملکت به جایی رسیده است که اگر در این هنگام ارتش کمک نکند، از بین می‌رود.»

ازاری گفت: اعلیحضرت! اگر ارتش قسوری کرده است، بفرمایید تا اصلاح کنیم. اعلیحضرت فرمودند: نه! ولی من پیشنهاد دیگری دارم. ازاری گفت: بفرمایید.



در کنار امیرعباس هویدا در یک میهمانی



ارتشبد سابق غلامرضا ازاری

روزهایی که بر ما می گذرد، تداعی گر آغاز نخست‌وزیری ار تشبید سابق، غلامرضا ازاری است. به واقع صدور حکم صدارت به نام چنین فردی از سوی پهلوی دوم، به میدان آوردن آخرین نیروی خودی، از اردوگاه ارتشیان وفادار به وی بود. از آن پس، شاه از چاکران دیرین خویش ناامید شد و برای فریب افکار عمومی، به سوی اپوزیسیون رفت و به گزینش شا پور وختیار رضایت دادا ازاری اما پیشنهاده نخست‌وزیری را با اکیراه پذیرفت، چه اینکه احتمالاً برای حکومت شاه آفتهای نمی‌دید و تلاش خود در این باره ا بی نتیجه قلمداد می کرد!

اعلیحضرت فرمودند: تا چند روز دیگر شما باید نخست‌وزیری را قبول کنید و با انتخاب همکاران مناسب، مملکت را آرام سازید. تیمسار ازاری در پاسخ اعلیحضرت گفت: من بیچارم و نمی‌توانم امرتان را انجام دهم. بهتر است شخصی دیگری را انتخاب کنید! اعلیحضرت گفتند: اتفاقاً من فکر این کار کرده‌ام، ولی باید اول نظامیان مملکت را در این لحظه عصبانی شدند و با صدای بلند گفتند: پس شما نظامیان کی می خواهید به درد مملکت بخورید؟ به هر حال، این یک فرمان نظامی است و شما باید اطاعت کنید! ازاری گفت: چند روزی به من فرصت دهید تا همکاران خود را انتخاب کنم.

وقتی تیمسار ازاری مر خص شد، اعلیحضرت گفتند: این امیران من چقدر بیغیور و به درد نخورند، اینها ژنرال‌های بزمی هستند، نه فرماندهان رزمی! فقط به درد سالن‌های رقص می‌خورندا! چقدر من به همین ازاری کمک کردم و دست او را گرفتم، حالا که مملکت به وجود او احتیاج دارد، خود را به مرضی می‌زند و از زیر بار مسئولیت‌شانه خالی می‌کند...»

■ **کاری‌نامه ژنرال در دوره صدارت**

ژنرال که به امر مه پهلوی اول لباس صدارت پوشیده بود، تنها دو ماه توانست بر صندلی نخست‌وزیری تکیه زند. به واقع و همان گونه که تحلیلگران شرایط سیاسی ایران خاص می‌زند، شایسته حاکم این دوره که حتی یک حاکم می‌باشد، نیز توانند آن را به سامان ستد. کینا شریعت پارسا پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در ارائه بی‌لانی از دوران صدارت ازاری، می‌نویسد:

«با استعفای جعفر شریف‌امانی در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۷، دولت آشتی ملی سقوط کرد. شاه ایران که تنها چاره را در این اوضاع نابسامان، تشکیل یک دولت نظامی می‌دید، از ارتشبد غلامرضا ازاری رئیس ارتش وقت ستاد ارتش خواست تا به عنوان نخست‌وزیر ایران، تشکیل کابینه دهد. جهانگیر آسوزگار در این باره معتقد است: دولت ازاری آنچه از (نظامی) داشت، فقط نام بود! از ۱۱ آبان کابینه، موضوعات نگر آنها فزونی یافت و از آن میان تنها یک نفر، یعنی ارتشبد قربانعی وزن و اهمیتی داشت. هیچ یک از آنها نه پایگاه مردمی داشتند و نه پشتیبان و هوادار شخصی... همه بدون استثنا ائت دست‌شاه بودند... دولت نظامی ازاری که تنها یک نام از آن باقی ماند و در عمل از همان روز اول، ناکار آمدی خود را ثابت کرد- در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷ آغاز به کار کرد. در روزهای اول تشکیل کابینه، اوضاع اندکی آرام گشت، اما با گذشت تنها چند روز و با تغییر چهره دولت ازاری، اعتراضات مردمی از سر گرفته شد! نخست‌وزیر در اولین گام، به اجرای حکومت نظامی در سطح شهر و توقیف مطبوعات اقدام کرد. این اقدامات آری از پیش نبرد، بلکه اعتصابات نویسندگان و تعطیلی روزنامه‌ها را در پی داشت. در اقدامی دیگر برای آرام کردن اعتراضات مردمی، دولت ازاری شروع به دستگیری سران بزرگ حکومتی کرد. از فراز پیشین این مقال، به نام برخی از این چهره‌ها اشارت رفت [این عمل نتسجیده نه تنها به سامان یافتن امور کمکی نکرد، بلکه رشته اعتماد اندکی را که بر این سران حکومت بود، از میان برداشت. حاضر بود برای بقای حاکمیت خویش افراد نزدیک به خود را نیز قربانی کند. یکی دیگر از حوادث مهم

در این دوران، نطق مشهور محمدرضا پهلوی در روز معرفی کابینه دولت ازاری بود. او با سخنرانی ملتسمانه‌ای به بی‌قانونی و ظلم و فساد در جامعه اقرار کرد. این سخنرانی، اوضاع را آرام نکرد، بلکه این فرصت را به مخالفان داد تا با جسارت و شجاعت بیشتری به اعتراض و اعتصاب دست بزنند و عملاً چرخ اقتصادی کشور را با این اقدامات فلج کنند. جهانگیر آموزگار در این باره نیز می‌گوید: آرامش نسبی بار دیگر شکسته شد! این نکته دیگر به وقوع پیوسته بود که رژیم نه شهامت، نه قدرت، نه وسیله و نه حتی اراده مقابله با مخالفان را با مشث آهنین دار! در حرکت در سراشیب سقوط، سرعت گرفت. مخالفان اکنون دیگر چیزی نداشتند که بسپاری از این پروژه‌ها، بدون برنامه‌ریزی دقیق و توجه به نیازهای واقعی جامعه انجام شد و بعدها عواقب بسیاری را متوجه مردم و کشور ساخت. هم از این روی عموم مردم انقلابی، او و دولتش را یکی از بزرگان دیگر، به خیابان‌ها آمدند و دستاوردهای مصادیق فساد تلقی می‌کردند.»

عاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

۹

روزنامه جوان | شماره ۶۳۴۳

ازاری را زیر پا گذاشتند. رژیم از ترس اینکه در روز تاسوعا و عاشورا اوضاع وخیم‌تر شود، عقب‌نشینی کرد و کوشید همانند شب عید فطر، با مخالفان سازش کند. بنابراین سنجنایی، فروهر و ۴۷۰ زندانی دیگر را آزاد کرد و اجازه داد در همه شهرها مراسم سوگواری برگزار شود. با این حرکت دولت و حکومت، تظاهرات عظیمی در روز ۱۹ (تاسوعا) و ۲۰ (عاشورا) آذرماه ۱۳۵۷ در ایران برگزار شد. حسین فردوست در بخشی از خاطرات خود به این روزها اشاره کرده و نوشته است: محمدرضا و ازاری با هلیکوپتر، تمام سطح شهر را بازدید کردند. محمدرضا خطاب به ازاری گفت: همه خیابان‌ها مملو از جمعیت است، پس موافقین من کجا هستند؟ و ازاری پاسخ داد: در خانه‌هایشان!.. درحال او هم توانست حکومت پهلوی را از ورطه سقوط نجات دهد و سرانجام در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۷، به بهانه بیماری قلبی از نخست‌وزیری استعفا کرد و چند روز بعد، برای درمان، راهی امریکا شد.

■ **نطق تلویزیونی شاه، نمایشی غم‌انگیز و تکبت‌بار!**

همانگونه که در فراز پیشین بدان اشارت رفت، نطق معروف و ملتسمانه محمدرضا پهلوی خطاب به مردم انقلابی ایران، در آغاز صدارت غلامرضا ازاری و احتمالاً برای ایجاد بستری مناسب برای موفقیت دولت وی ایراد شد. با این همه این نطق، حتی به اذعان وابستگان به حاکمیت، نه تنها آورده‌ای برای پهلوی اول نداشت، بلکه به دست انقلابیون برهان قاطع داد! پرویز راجی در یادداشت مورخه ۱۵ آبان ۱۳۵۷ خود، این سخنرانی تلویزیونی را به قرار ذیل داوری کرده است:

«بنا به خبرهای واصله، ارتشبد ازاری به عنوان نخست‌وزیر جدید انتخاب شده و امیر خسرو افشار هم در مقام خود به عنوان وزیر امور خارجه باقی مانده است. ساعت ۱۰ صبح، به نطق شاه از رادیو تهران گوش می‌دادم و چون لحن صحبتش به نظر خیلی آرام می‌رسید، احتمال دادم قبل از نطق، داری مسکن مصرف کرده باشد! اشد در این نطق برخلاف همیشه، به جای کلمه ما ضمیر من را به کار برد و با حالتی آشتی جوانانه – که بیشتر به نظر پوشش‌خواهانه می‌آمد- روی کار آوردن دولت نظامی راناشی از اجبار در حفظ امنیت ملی دانست. شاه ضمن مملکت به وجود او احتیاج دارد، خود را به تقاضا کرد تا مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند، از کارگران و دانشجویان با التماس فراوان خواست به قانون احترام بگذارند، متعهد شد که خطاهای گذشته‌ی بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، قول داد با فساد مبارزه کند و در اسرع وقت، یک حکومت ملی و دموکراتیک را به سر کار بیاورد. نطق شاه به نظر، نوعی نمایش غم‌انگیز و تکبت‌بار آمد. گویی او با وضعی حفاتر آمیز دست‌گامی به سوی خمینی دراز کرده باشد و البته هیچ سگ تردیدی هم ندارد که خمینی، دست ردّ به سینه او خواهد زد...»

■ **دستگیری هویدا، به مثابه اعتراف عملی به وجود فساد گسترده**

پیش‌تر دانستیم که یکی از نمایش‌های فریب پهلوی دوم در قالب دستگیری کارگزاران پیشین حکومت او در دوران تسلط دولت نظامی ازاری روی داد. بحث برانگیزترین مورد در میان این دستگیری‌ها، توقیف امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ۱۳ ساله دوران حکومت محمدرضا پهلوی بود. بسیاری از کارشناسان سیاست و تاریخ به دستگیری هویدا، نوعی «خودزنی» و «خوداعترافی» از سوی شاه، لقب داده بودند، چنانکه زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز بر همین رأی است:

«با تشکیل کابینه ارتشبد غلامرضا ازاری در آبان ۱۳۵۷، برخی از سران حکومت پهلوی از جمله امیرعباس هویدا نخست‌وزیر پیشین رژیم پهلوی، دستگیری شدند و تحت نظر قرار گرفتند. در پی این سیاست نمایشی که جهت آرام ساختن اوضاع اجرا شد افرادی که محبوبیت چندانی میان مردم نداشتند یا به فساد و سوءاستفاده مالی متهم بودند، محاکمه شدند. بر این اساس هویدا هم که در ۱۳ سال نخست‌وزیری، همواره با اتهاماتی درباره فسادهای سیاسی و اقتصادی فراوان از سوی جامعه راجع به او بود، دستگیر شد. دستگیری او، به نوعی به رسمیت علاوه بر این فسادها بود. هر چند بعدها برخی در واکاری و تحلیل اقدامات و سیاست‌های هویدا، از شکوفایی اقتصادی در این دوره ۱۳ ساله و اقدامات خاص در در پیشرفت کشور سخن گفته‌اند، نگارنده بر این باور است که فسادهای سیاسی و اقتصادی کشور در دوره نخست‌وزیری هویدا، بیشتر رونق اقتصادی کشور بهره‌مند شدند... هویدا طی ۱۳ سال در پست نخست‌وزیری، اداره کشور را بر عهده داشت. این دوران به‌رغم آرامش ظاهری و نسبی سیاسی و اقتصادی، یکی از دوران‌های پرچالش و بحث‌برانگیز سیاسی و اقتصادی است. در این دوره، علاوه بر گسترش فساد در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی، وابستگی سیاسی به امریکا در قالب خریدهای تسلیحاتی، استخدام مستشاران نظامی و گرفتن وام‌های اقتصادی افزایش یافت و مسائلی چون جدایی بحرین از ایران نیز مطرح و اجرا شد. گرچه در کنار این عوامل، برخی از طرح‌های اقتصادی همچون احداث کارخانجات گسترش صنایع و... نیز اتفاق افتاد، اما واقعیت این است که بسیاری از این پروژه‌ها، بدون برنامه‌ریزی دقیق و توجه به نیازهای واقعی جامعه انجام شد و بعدها عواقب بسیاری را متوجه مردم و کشور ساخت. هم از این روی عموم مردم انقلابی، او و دولتش را یکی از بزرگان دیگر، به خیابان‌ها آمدند و دستاوردهای مصادیق فساد تلقی می‌کردند.»